

اولین همایش ملی علوم انسان‌در حکمت معاصر بامحوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



سرشت ولایت در منظومه فکری علامه طباطبایی: با تاکید بر

رساله الولاية

منیره سلمانی (نویسنده مسئول)^۱، حامده راستایی^۲

موسسه آموزش عالی آل طه، تهران salmanimonire03@gmail.com

موسسه آموزش عالی آل طه، تهران hamedehrastaei@gmail.com

چکیده

موضوع این مقاله، سرشت ولایت در منظومه فکری علامه طباطبایی است. ولایت یکی از مسائل مهم در اندیشه اسلامی و به نحو خاص اندیشه شیعی است که برخی اندیشمندان با رویکردهای مختلف کلامی، فلسفی، عرفانی و تفسیری درباره آن سخن گفته‌اند. علامه با اشراف به هریک از رویکردهای مذکور به تحلیل و تبیین این موضوع پرداخته است. اهمیت این مساله در منظومه فکری تا بدانجاست که علاوه بر آثار مختلف همچون المیزان، رساله‌ای مستقل نیز در این خصوص نگارش کرده است. از منظر علامه طباطبایی، اصل در معنای ولایت برداشته شدن واسطه‌ای است که بین دو چیز حایل شده است، به طوری که بین آن دو چیز غیر از آن دو چیز باقی نماند، لذا کلمه ولیّ به هر نزدیکی اعم از نزدیکی نسبی یا مکانی یا از لحاظ منزلت یا بر اثر دوستی اطلاق میشود. ولایت به عنوان حقیقت دین نیز هست و این امر به انحاء مختلف قابل اثبات است.

واژه‌های کلیدی

ولایت، علامه طباطبایی، ولی، دین، رساله الولاية

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر بامحوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



۱. متن مقاله

واژه ولی، ولاء، ولایت، مولی، اولیاء، اولی و امثال آن که از مادهی "ولی" و ل ی اشتقاق یافته، از پراستعمال‌ترین واژه‌های قرآن کریم است که به صورت گوناگون در قالب اسم، فعل، مفرد و جمع در ۲۳۳ مورد به کار رفته است. "ولی" در متون لغوی به معنای قرب و نزدیکی (الفیومی، ۱۴۱۴، ۶۷۲) است. طبرسی در ذیل آیه "الله ولی الذین آمنوا" (بقره - ۲۵۷) می‌گوید: «ولی از ولی است به معنی نزدیکی بدون فاصله و او کسی است که به تدبیر امور از دیگران احق و سزاوارتر است» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۶۳۲). ولی و مولا به معنای دوست نیز به همان معنای قرب و نزدیکی برمی‌گردد؛ چراکه محب و محبوب همواره قرب و نزدیکی مادی و معنوی دارند. به باور ابن فارس نیز هر که کار کسی را اداره کند، "ولی" آن کار است: اللَّهُ وَلیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ: خدا یار کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از تاریکی‌ها به سوی ایمان خارج می‌کند (فیومی، ۱۴۱۴، ۶۷۲).

اگر "ولی" بدون حرف اضافه متعدی شود معنای نزدیکی در مکان و موضع را دارد مثل ولیت سمعی کذا: گوشم را نزدیک فلانی بردم و اگر با حرف اضافه متعدی شود ظاهراً یا تقدیراً معنای اعتراض و ترک کردن می‌دهد: فَلتَوَلَّیْتَنکَ قَبْلَهُ تَرْضَاهَا (بقره: ۱۴۴) و إِلَّا مِنْ تَوَلَّی وَکَفَرَ (غاشیه: ۲۳). در آیه اولی لک فأولی (قیامت: ۳۴) هم به معنای سزاوارتر آمده است. بعضی هم گفته‌اند: فعل متعدی است به معنی نزدیکی و هم به معنی بی‌زاری یا به معنی پشت سر هم قرار دادن. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۸۸۷). ولأیة - با کسره حرف (و) یاری کردن است، ولی - ولأیة - با فتحه حرف (و) سرپرستی است و نیز گفته شده هر دو واژه حقیقتش همان سرپرستی است که کاری را بعهد بگیرند. ولی و مؤلی - در آن معنی بکار می‌رود که هر دو در معنی اسم فاعل هستند. یعنی مؤالی - اما در معنی مفعول - مؤالی - است. در مورد شخص با ایمان می‌گویند - ولی الله - خدا دوست و این معنی بنام - مؤلأه - وارد نشده است. می‌گویند خدای تعالی ولی و مولای مؤمنین است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۸۸۵).

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل آیه ۲۸ آل عمران به نکته ظریفی اشاره می‌کنند که (ولایت) در اصل به معنای مالک شدن و تدبیر امر یک شیء بوده و سپس از نظر استعمال در مورد حب و دوستی به کار رفته و باعث تصرفات دو طرف در مورد یکدیگر می‌شود و این تصرفات به خاطر تقرب جستن هریک به دوست خود و نزدیک شدن به اراده و سائر شعون روحی او می‌باشد. در واقع محبت خواه ناخواه رنگ و بوی روحی آنان را پیدا میکند و باعث خو گرفتن به اخلاق آن‌ها می‌شود. لذا بین دو صفت کفر و ایمان تضاد وجود دارد و آن دو را از نظر معارف و عقائد و اخلاق جدا می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۵۱).

در این مقاله ابتدا ولایت در نزد سه فیلسوف بزرگ جهان اسلام، یعنی سهروردی، ملاصدرا و امام خمینی بررسی می‌شود. در ادامه معنای ولایت در نزد واکاوی می‌شود. در بخش بعدی اقسام ولایت بیان می‌شود و سپس نشان داده می‌شود که از منظر علامه طباطبایی، دست‌یابی به ولایت امکان‌پذیر است. در پایان نیز تشریح می‌شود که حقیقت دین در ولایت است.

A. ۱. ولایت در نظر فیلسوفان پیشین

سه مکتب مهم حکمت اسلامی عبارتند از: حکمت مشاء، حکمت اشراق و حکمت متعالیه. در این میان در فلسفه سینوی به عنوان مبدأ حکمت مشایی در خصوص ولایت بحثی نشده است. اما در دو مکتب حکمی دیگر مباحثی در این خصوص هست. جهت نمونه برخی نظرات موسس این دو مکتب، یعنی شهاب‌الدین سهروردی (به عنوان موسس مکتب اشراق) و صدرالدین محمد شیرازی (به عنوان موسس حکمت متعالیه) بیان می‌شود. در انتهای این فصل نیز نظرات یکی از حکمای برجسته معاصر، امام خمینی (ره) بیان می‌شود.

۱-۱. ولایت از دیدگاه سهروردی

از منظر سهروردی ولایت منصبی الهی است که واسطه فیض بین ذات باری تعالی و مردم است. ولی و حاکم مطلوب در اندیشه سهروردی کسی است که هم در مباحث فلسفی تبحر دارد و هم از امور عرفانی مطلع است. سهروردی با بر شمردن هشت گروه از حکیمان نام می‌برد که پاره‌ای دل در گرو بحث دارند و عده‌ای به تالئه هم می‌اندیشند، ولی و ریاست تام را از آن حکیمی می‌داند که هم متوغل در تالئه باشد و هم بحث (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۹۵). سهروردی بر این باور است، اگر ریاست جهان به دست حکیمی متألئه قرار بگیرد، زمانه آن حکیم، بس نورانی و درخشان خواهد بود. ولی اگر جهان از تدبیر حکیمی الهی تهی ماند، ظلمتها و تاریکی‌ها بر عالم و مردم آن

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



چیره می شود. او حتی ظلم حاکمان را بر اثر دور افتادن از انوار الهی می داند. و آنها را دعوت می کند که به جانب مشاهده و استشراف انوار روی آورند تا حکومتی نورانی نیز داشته باشند. به اعتقاد شیخ اشراق، حاکم حکیم یا رییس مدینه باید صاحب کرامات باشد تا اهل مدینه با دیدن کرامات وی از او فرمان برند. در نظر سهروردی شخص ولی و حاکم، صرفاً به فرمان خدا می تواند حکمران مشروع باشد. با این بیان، تدبیر یا حکومت به معنای دقیق کلمه تنها در صورتی قابل توجیه است که از طریق خداوند افاضه شده باشد. از دیدگاه سهروردی، رییس مدینه یا حکیم متأله، به کمال انسانیت نایل شده و نفس او به عقل فعال پیوسته است. (همان، ج ۲، ص ۱۸).

(۲) ۱-۲. ولایت از دیدگاه ملاصدرا

از این منظر ملاصدرا ولایت بر دو قسم تقسیم می شود:

ولایت تکوینی: جهان آفرینش به طور کلی همچون انسانها حرکت و هدفی دارد و بر نامه هایی و هدایتی که در سایه عنایات خداوند صورت می پذیرد. طبق قواعد فلسفی فیوضات خداوند با واسطه هایی الهی به جهان آفرینش می رسد و بر اساس روایات این واسطه ها همان اولیای الهی از پیامبران و اوصیای آنهاست که غرض از آفرینش انسان کاملاً در آنها محقق است. آنان به حق به مقام خلیفه الهی رسیده اند و دیگران تنها درجه هایی از آن مقام را دارند. یعنی به مقدار ارتباطشان با تجلیات اسماء و صفات الهی در جهان یا پیوندشان با اسم اعظم جامع الهی که لازمه اش تکامل همه جانبه است از این مقام بر خوردارند. صدرالمتألهین در شرح اصول کافی می گوید، این اولیای الهی نه تنها علت غایی بلکه مراحل علت فاعلی این جهان قرار دارند. صدرا امامت را یکی از شئون خلافت و جانشینی خداوند می داند و در تحقق ولایت چنین می گوید: حکمت الهی که جامع همه کمالات و اسماء، نیک و صفات عالی می باشد مقتضی دانست که با ایجاد عالم امکان خلق مخلوقات و تدبیر امور آن مملکت ایجاد و رحمت خود را توسعه بخشد و پرچم قدرت و حکمت را گسترده سازد و انجام این کار از ذات قدیم خداوندی بدون واسطه به جهت دوری و تناسب اندک مقام عزت قدیم و ذلت حدوث عالم دور بود و خداوند اراده فرمود که نایی به جانشینی خود برگزیدند که نیابتاً تصرف نموده و سرپرستی و حفظ عالم را برعهده بگیرد به ناچار نایب مذکور، صورتی به طرف قدیم و ازلیت دارد و از حق تعالی کمک میگیرد و جانبی هم به طرف عالم خلق و حوادث دارد. بنابراین خداوند جانشینی بر طبق کمالات خود آفرید که تصرف عالم را بدست گیرد و همه اسماء، و صفات عالییه خود را به او خلعت داده و در مسد خلافت نشانده و مقررات عالم و حکم مخلوقات را به او سپرده و خلاصه مقصود از خلق عالم این است که انسانی جانشین خداوند در عالم ایجاد شود. (ملاصدرا، ۱۳۸۴، ص ۱۴۶) چنانکه پیداست ملاصدرا امامت و خلافت ظاهریه را یکی از شئون خلافت باطنی دانسته و پیامبر و امام را علل ایجاد عالم محسوب داشته است که اصطلاحاً ولایت تکوینی نامیده می شود. ریاست ظاهری این بزرگان، تجلی قسمتی از آن ریاست و دخالت باطنی آنهاست.

ولایت تشریحی: مقام قراردادی است که خداوند متعال آن را برای اداره شئون و سرپرستی جامعه به برخی افراد داده است. این وظایف نیز ریشه در ولایت تکوینی دارد. ملاصدرا نیز در باب ولایت تشریحی ائمه علیهم السلام مطالبی در آثار خود بیان میکند. بر شخص نبی مبعوث و ولی، واجب است که بندگان خدا را در شریعت خود به انجام اطاعات و عبادات الزام نمایند تا بدین وسیله آنان را از مقام و مرتبه حیوانیت به مقام فرشتگان سکان عالم ملکوت سوق دهند. (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ص ۳۶۱)

ملاصدرا برتری ولایت بر نبوت و رسالت را از اذکار تشهد استنباط کرده است او دوسر مقدم شدن عبودیت پیامبر اکرم (ص) بر رسالت آن حضرت در عبارت: (أشهد أنّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ) می فرماید: عبودیت و بندگی نسبت بنده است به خدا و رسالت نسبت بنده است به خلق به همین جهت اولی مقدم است بر دومی، گر چه رسول از جهت اینکه هم رتبه رسالت و هم رتبه ولایت را دارا است جامعیتش بیشتر است، ولی چون ولایت جنبه حقی دارد نسبت به رسالت که جنبه خلقی دارد، مقدم و اشرف است. از جهت دیگر هر یک از نبوت و ولایت دارای حدوث و دوامی هستند، ولایت هم از حدوث قدیمتر و هم از جهت دوام بقایش بیشتر است، به همین جهت ولایت بر نبوت برتری دارد. (همو، ۱۳۶۶، ج ۱- ص ۹۷)

او در باره انتصاب ولی می گوید: بعضی از منصبها و مقامها بخاطر شرافتی که دارند بایستی از جانب حق تعالی بدون واسطه خلق تفویض شود. مانند نبوت و رسالت و ولایت، ولی به واسطه کرامت باطنی که از جانب خداوند دارد ولی است (همان، ج ۵ - ص ۴۶). در واقع صفت نبوت و ولایت یک امر باطن و نور عقلی است که خداوند در قلب هر کسی از اولیا بخواهد قرار میدهد و هنگامی که باطن با این نور نورانی شد، نفس او تبدیل به عقل مستفاد میگردد. (همان، ص ۵۸)

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



صدرا ولی را صاحب مقام کُن می داند. یعنی ولی کامل که صاحب ولایت کلیه می باشد قادر است به اذن خداوند ماده کائنات را تصرف کند و قوای زمینی و آسمانی را در تسخیر خود درآورد. چنین شخصی صاحب مقام کن است. پس بنابراین برای نیل به مقام کُن شرایط و آدابی است که سالک با پیمودن آن ها به جایی میرسد که عناصر جهان به منزله اجزای بدن وی خواهند شد و کلمه طیبه (بسم الله الرحمن الرحیم) از این سالک به منزله کلمه (کُن) است از پروردگار، زیرا وی مظهر ربوبیت بلکه خالقیت حق شده است. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۳، بخش یک از جلد ۶، ص ۸۷-۸۵)

آری در نظریه صدرایی هر چیز دارای ظاهری و باطنی است، نبوت نیز چنین است ظهر نبوت همان شریعت و باطن آن ولایت است. پس نبی با ولایت از خدای تعالی یا به واسطه فرشتگان، برخی حقایق و معانی را میگیرد که همین امر موجب کمال مرتبه نبوت و ولایت است. و بانبت خویش آنچه را به واسطه یا بدون واسطه از خداوند گرفته، به بندگان ابلاغ می کند و بدین وسیله به تکمیل بندگان میپردازد. و این ابلاغ و تکمیل جز به وسیله تأسیس شریعت ممکن نیست طبعاً شریعت هم دارای ظاهر و باطن، درجات و مراتب خواهد بود و علمای شرع نیز مراتب و درجات مختلف و متکثری خواهند. بعضی فاضل و بعضی مفضول و یکی عالم و دیگری اعلم. در این میان آنکه به پیامبر (ص) نسبتش کامل بوده و به روح مقدس وی قربتش قوی تر و بیشتر باشد علمش به ظاهر و باطن شریعت او کاملتر خواهد بود و بخاطر نیلش به مقام کشف. شهود حقایق اشیاء به پیشوایی، شایسته تر خواهد بود (همان، ص ۴۸۶)

داشته و از همه کاملتر باشد (همان، ص ۴۸۶)

۳-۱. ولایت از دیدگاه امام خمینی

خط سیر کلی اندیشه امام خمینی و ملا صدرا در باره امامت تعارضی با هم ندارد. با این تفاوت که جنبه های کلامی و عرفانی و فقهی در اندیشه امام خمینی پررنگ تر است که این به شرایط زمانه او برمی گردد. امام خمینی در زمانه خود با گرایشات گوناگون دنیای جدید، خصوصاً اندیشه های غربی مواجه بود. بنابراین زمینه اندیشه سیاسی امام و اندیشه امامت در دیدگاه ایشان به مبانی اسلامی و سپس مقتضیات زمان ارتباط دارد.

مسأله انسان کامل دارای ارتباط نزدیکی با امامت است از اینرو، در اندیشه امام خمینی نیز مثل دیگر عرفا و فیلسوفان، امر بسیار مهمی است. زیرا انسان کامل می تواند حجت خدا و ولی مطلق الهی در روی زمین برای مردم باشد، که مصداق آن در اندیشه امام خمینی، انبیاء و ائمه و در زمان حاضر حضرت بقیة الله الاعظم (عج) هستند. در این باره امام ابتدا به حکمت الهی اشاره دارد که بر اساس آن زمین بدون خلیفه نیست، یعنی در طول زمان همواره خلیفه خدا در جهان به ظهور رسیده که این اقتضای سابق الهی و عنایت رحمانی، وجود خلیفه ای که جامع جمیع صفات ربوبی و حقایق اسماء الهی باشد واجب است، تا مظهر اسم اعظم الله باشد (امام خمینی، ۱۳۷۶، ج ۱ ص ۸۲)

از منظر امام خمینی، انسان کاملی که نسخه اعلی و مظهر صفات حق تعالی در این جهان باشد، دارای ولایت مطلقه است که موجودات هستی به واسطه آن ظهور یافته اند و حقایق و ذوات بدان محقق گردیده اند. پس این انسان کامل ریشه تمام هستی ها و انها شاخه های او هستند. ضمناً او بر تمام مراتب وجود و منازل غیب و شهود دارای احاطه کامل است. (امام خمینی، ۱۳۷۵، ص ۶۰) انسان کامل در مرتبه وجود و شرافت برتر از تمامی انسانهای دیگر است، و بدون وجود و هستی او، آفرینش انسانهای دیگر تحقق نمی یابد. زیرا تا ممکن اشرف نباشد ممکن اخس نمی تواند لباس هستی را بر تن خود نماید. از اینرو عظمت وجودی انسان کامل تا انجاست که در اندیشه امام خمینی نور فطرت او بر تمام انوار احاطه دارد، صاحب مقام تحقق به جمع میان ظاهر و باطن و اول و آخر است و از علم ربوبی آگاهی دارد (همو، ۱۳۶۸، ج ۱۲ ص ۴۲۱).

امام بواسطه نزدیکی معنایی و محتوایی ولایت با خلافت، آن دو را یکی می داند و میگوید: این خلافتی که پیرامون مقام و قدر و منزلتش شنیدی، همان حقیقت ولایت است؛ زیرا که ولایت عبارت از قرب، یا محبوبیت یا تصرف، یا ربوبیت و یا نیابت است اینها همه حق و واقعیت این حقیقت است و در دیگر مراتب ظلّ و سایه آنند. و این خلافت رب ولایت علویه است که با خلافت محمدیه در نشئه امر و خلق متحد است (امام خمینی، ۱۳۷۶، ص ۳۶).

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر بامحوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



B. ۲. ولایت از منظر علامه طباطبایی

از منظر علامه طباطبایی، اصل در معنای ولایت برداشته شدن واسطه ای است که بین دو چیز حایل شده است، به طوری که بین آن دو چیز غیر از آن دو چیز باقی نماند، لذا این کلمه (ولی) به هر نزدیکی اعم از نزدیکی نسبی یا مکانی یا از لحاظ منزلت یا بر اثر دوستی اطلاق میشود و کلمه (ولی) به هر کدام از طرفین ولایت اطلاق میشود، یعنی هر کدام از طرفین وابستگی به دیگری دارد که دیگران ندارند، پس خدا ولیّ بنده مومن خویش است او را به سوی خود هدایت میکند و در کارهای شایسته و ناشایسته به او امر و نهی میکند و در زندگی دنیا و آخرت یاریش میکند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۸۸) مومن حقیقی نیز «ولی» پروردگار خویش است زیرا به خدای خود وابستگی دارد اوامر و نواهی او را اطاعت می کند و در عموم توفیقات اعم از هدایت و تأییدات وابسته به خداست همچنین در بهشت رفتن که نتیجه اعمالش است همچنین در بهشت رفتن که نتیجه اعمالش است و ابستجه اعمالش است و ابستجه اعمالش است (همو، ۱۳۶۳، ص ۱۴۳- ۱۴۴) در هر حال اولیای خدا همان مومنین هستند که خدا خودش را در حیات معنوی ولیّ آنان می شمارد لذا هر جا که گفته شود خداوند ولایت دارد و ولیّ و مولا است، یعنی تکوینا و تشریعا بین ذات اقدس الهی و تمام موجودات هیچ واسطه و حجابی غیر از او نیست و هیچ موجودی مستقلا نمی تواند حجاب گردد و واسطه در ربط و اتصال ذات او و نورش و صفاتش به موجودات شود. هر حجاب و واسطه ای که فرض شود از خود اوست و معنای مرآتی دارد نه استقلالی و در هر زمان که گفتیم ائمه علیهم السلام ولیّ خداوند هستند و دارای مقام ولایتند و اولیای الله می باشند، منظورمان این است که در مقام عرفان و شهود به درجه ای رسیدند که بین آنها و پروردگارش هیچ حجاب و فاصله ای نیست، پس اگر حجابی باشد نفس هستی و وجود آنهاست که حجاب اقرب و واسطه فیض به موجودات هستند و چه بسا لازمه قرب واقعی و حقیقی، وساطت در فیض و تدبیر امور و شئون عالم ماسوی هستند.

C. ۳ اقسام ولایت الهی

از منظر علامه طباطبایی خداوند دو نوع ولایت بر موجودات دارد:

اول. ولایت عام: بر اساس چنین ولایتی، خداوند با موجودات نزدیکی و معیت قیومی دارد.
دوم. ولایت خاص: ولایتی که در اثر مجاهدت و کوشش و عمل به اوامر الهی برای انسان حاصل می شود، این ولایت را ولایت خاصه گویند که تنها شامل حال سالکان الهی می شود و باب چنین ولایتی بر همگان باز است. حضرت علامه در جایی دیگر ولایت را آخرین درجه کمال انسان میدانند که آخرین منظور و مقصود از تشریح بشریت حقه خداوندی است: «الولایه هی الکمال الآخر الحقیقی للانسان و آنها الفرض الآخر من الشریعت الحقه الالهیه» (همو، ۱۳۷۸، ص ۱۶۱).
علامه طباطبایی کمال انسان را توحید ذاتی که مطلوب خداوند است معرفی می کند که این کمال واقعی رسیدن به حق است که همان فنای ذاتی است. انسان ها تا واقعا به گمشده خود که وجود مطلق است نرسند، دائما در حیرت و سرگردانی و تشویش به سر میبرند و تنها با رسیدن به سرچشمه کمال است که به آرامش میرسند: «هو الذی أنزل السکینه فی قلوب المومنین» (فتح ۴) / «علی بذکر الله تطمئن القلوب» (رعد ۲۸).

ایشان این قسم اخیر ولایت را به دو قسم تقسیم می کنند: موهبتی و اکتسابی. موهبتی را ویژه امام می داند و دومی را برای افراد دیگری غیر امام ممکن میدانند و فرق آن دو را چنین بیان می کند: «ولایت موهبتی - همانطور که از اسمش پیداست، خدادادی است و ولایت اکتسابی نیز با تلاش و کوشش انسان به دست آوردنی است ایشان مبفرمایند که ولایت امام موهبتی است و بی آنکه تدریجا از راه سعی و کوشش تحصیل شود، تنها به واسطه لیاقت ذاتی و استعداد فکری و به عبارت دیگر از راه اختصاص الهی به دست آمده و تلاش انسان در آن تاثیر ندارد ولی با این احوال مرتبه ای از ولایت، یعنی کشف واقعیت باطن برای افراد دیگر غیر از امام نیز ممکن است و میتوان بعضی از ولایت الهیه را با تلاش و کوشش به دست آورد» (طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۶)

ولایت از دیدگاه علامه طباطبایی مقامی است عرفانی، الهی و معنوی که نهایت آرزوی سالکان معرفت شهودی و نهایت سیر سائران الهی الله و چشندگان باده فنا فی الله و بقا بالله می باشد که البته این مقام دارای مراتب است. انسان در پرتوی عبودیت و اطاعت و معرفت نفس و تزکیه جان و دل می تواند در قوس صعود عوالم مثال و عقل به مراتب بالای کمال برسد و بر مراتب بالا اشراف پیدا کند و پس از اشراف، نفس به مدد تکرار و استمرار به مقام تمکین می رسد و سپس به درجات بالاتر ترقی پیدا میکند و به عالم اسماء می رسد عالمی خالص از هرگونه قید و آلودگی (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۳۰ و ۳۲).

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



علامه در تفسیر گرانقدر المیزان مسأله خلافت الهیه انسان را در ذیل آیات ۳۰ و ۳۳ بقره تبیین کرده اند، و این خلافت را برای نوع انسان اثبات کرده اند نه فرد حضرت آدم (ع). ایشان در کتاب رساله الولایه به طور ویژه از (ولایة الله) و (ولی الله) سخن گفته اند و کمال حقیقی انسان را در سایه پذیرش ولایت الهی ممکن دانسته اند، یعنی کسی که در ذات خدا فانی شود و در بقا او باقی شود چنین کسی لایق عنوان (ولی الله) می گردد.

D. ۴/۱ مکان دست یابی به مقام ولایت

بر اساس ادیان آسمانی، انبیاء علیهم السلام علی رغم اختلاف مرتبه‌ای که دارند، همگی با ماورای این عالم اتصال دارند و در حدّ خودشان از اسرار باطنی این عالم آگاهی دارند، اما بحث در این است که این اتصال و آگاهی از ماورای این عالم آیا متوقف به آنان می شود و آنان از این موهبت الهی فقط برخوردارند و دیگران بعد از مرگ به این اسرار آگاهی پیدا می کنند؟! یا این که چنین نیست و این مقامات اکتسابی و قابل دستیابی و تحصیل است؟! و

علامه نظر دوم را می پذیرد؛ چرا که نسبت این عالم به عالم ماوراء، نسبت علت و معلول و کمال و نقص است یا نسبت ظاهر و باطن است. و از آنجا که ظاهر عالم، مشهود همه است و بین ظاهر و باطن هیچ انفکاک و تباینی وجود ندارد، پس ظاهر که مشهود همه است در واقع این باطن است که مشهود است. مثلاً انسان با دیدن چهره یک شخص، خود آن شخص را نیز می یابد؛ زیرا اگر بگوید: من زید را در آنجا دیدم، منظور ظاهر و شخصیت زید است؛ چرا که نمی تواند بگوید من فقط صورت و ظاهر او را دیدم و خود زید را ندیدم. اگر چنین بگوید ما او را متهم به بی عقلی می کنیم؛ زیرا چهره و ظاهر شخصیت زید جدا از شخصیت حقیقی او نیست تا ادراک و یافتن یکی از آن دو بدون دیگری ممکن باشد. پس صورت و رُخ ظاهر زید مستقل و بالاصاله نیست و آنچه مشاهده شده خود شخصیت زید است که باطن این صورت است و درون چهره ظاهری بوده. پس عالم غیب و شهادت، پیوند علی و معلولی و از سنخ کمال و نقص و باطن و ظاهر است و ظاهر و باطن به هم پیوسته اند، سپس شهود باطن عالم در همین نشئه ظاهری در پیش از مرگ مختص به انبیاء علیهم السلام نیست. با توجه به این مطلب یک پرسش اساسی پیش می آید: اگر درک و شهود عالم شهادت باعث درک و شهود عالم غیب و باطن می شود، پس چرا بسیاری از انسانها از نشئه آخرت غافلند و از مشاهده عالم علوی محرومند؟ از منظر علامه، ظاهر نسبت به باطن به مثابه رابطه و معنای حرفی است چیزی جز تعین و حدّ عدمی باطن نیست، پس اگر انسان از این حدود و تعینات عدمی بگذرد و با مجاهدت و ریاضیت این حدود عدمی را فراموش کند، بی تردید به مشاهده باطن عالم می رسد. اما راه تهذیب نفس که انسان را زیر پوشش ولایت حق ببرد و موجب شود مستقیماً از سرپرستی خدای سبحان مدد بگیرد به روی همگان باز است. مشاهده اسرار عالم مخصوص انبیا نیست. دیگران هم می توانند به این مقام برسند. با این تفاوت که انبیا قویتر و بیشتر می بینند و شاگردان آنها کمتر. ولی این چنین نیست که بی بردن به اسرار غیب منحصرماً مخصوص انبیا باشد و دیگران راهی به آن نداشته باشند؛ چون هیچ نعمتی بهتر از این نیست که انسان در تحت ولایت و سرپرستی خدای سبحان باشد. پس باید راه رسیدن به این نعمت را جستجو کرد و قرآن راه رابه انسانها نشان داده است (ر.ک: حسن زاده، ۱۳۸۷، ص ۴).

همچنین علامه این مطلب اشاره می کند که پیوند و اتحاد نفس با بدن موجب این پندار

می شود که نفس چیزی جز بدن نیست یعنی هویت انسان و تمام حقیقتش فقط بدن اوست و وجود روح و نفس مجرد انکار می شود و آنچه را نفس از راه حواس ادراک و مشاهده می کند، از جهت وجودی جدا و بیرون از نفس است؛ زیرا نفس آن را جدا و بیرون از بدن می بیند. یعنی در واقع چون نفس خود را عین بدن می داند و معلوم بیرون از بدن است، نفس در تمام شناختها می پندارد بیرون از خود را می بیند و آن را ادراک می کند توقف برای این حدّ از نفس شناسی و معرفت آن مایه فراموشی و غفلت نفس از مراتب بالاتر از عالم طبیعت (مرتبه مثال و عالم عقل و لاهوت) است. با فراموشی این عوالم بالاتر، نفس خصوصیات و موجودات آن عوالم را نیز فراموش می کند. ولی در هر صورت نفس حقیقت خویش را که از آن به (من) تعبیر می شود مشاهده می کند و این مشاهده ضروری بوده و هرگز از او جدا نمی شود. (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۴۷۹).

با این اوصاف انبیاء علیهم السلام که حقایق باطنی را ادراک و مشاهده کرده اند، این مقام (ولایت) ویژه آنان نیست و دیگران نیز می توانند به این مقام برسند یعنی ولایت مانند نبوت و رسالت نیست که رسیدن به آن برای دیگران با تحصیل یا تهذیب ممکن نباشد. بلکه رسیدن به این مقام برای همگان مقدور است، گرچه میان شاگردان ولوی انبیاء و خود آن ذوات قدسی فاصله فراوانی است. در همه شرایع

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر بامحوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



جریان ولیّ پروری و ترویج مقام شافع ولایت وجود داشته و به هیچ پیامبری نیز اختصاص نداشته است. گرچه معصومان علیهم السلام به مرتبه ای از قرب و ولایت رسیده اند که دیگران راهی به آن منزلت اختصاصی و جایگاه ویژه ندارند.

E. ۵. ولایت به مثابه حقیقت دین

از منظر علامه طباطبایی، دین یک ظاهر دارد و یک باطن: فی ان ظاهر هذا الدین باطنا لصورته الحق حقائق نقول: ان الموجودات تنقسم باعتبار الی قسمین، فان کل معنی عقلنا اما ان یکون له مطابق فی الخارج موجود فی نفسہ سواء کان هناک عاقل اولم یکون، (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۲). این مهم علاوه بر دلایل عقلی، با دلایل قرآنی و روایی قابل اثبات است. در این مجال این دلایل رو واکاوی خواهیم کرد.

۱-۴. دلایل عقلی

همه موجودات از یک حیث به دو قسمت تقسیم می شوند: حقیقی و اعتباری، دلیل این تقسیم و حصر آن است که هر معنایی را که تعقل و تصور کنیم از دو حال خارج نیست.

- یا مطابقی در خارج دارد که فی نفسه موجود است خواه کس باشد که آن را اعتبار و تعقل بکند یا نه، مانند همه جواهر خارجی (جمادات و گیاهان و حیوانات)

- و یا اینکه مطابقتش صرفا به حسب اندیشه و لحاظ ما در خارج موجود است، به این معنا که اگر کسی نباشد آن را تعقل و لحاظ کند. دیگر هیچ موجودیتی نخواهد داشت مانند نسبت و رابطه مالکیت. (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۳). شایان یاد است، مالکیت یک رابطه نسبی بین مالک و مملوک کرد و صرفا قائم به تعقل و لحاظ انسان است و اگر کسی نباشد که آن را لحاظ کند مالکیتی وجود نخواهد داشت و تنها انسان و زمین مالک و مملوک هستند وجود حقیقی دارند نه اعتباری. حال اگر ما در امور پیرامون خودمان تامل کنیم می بینیم که همه امور مربوط به انسان (مانند مالکیت.... ریاست و روابط اجتماعی و معاشرتی....) همگی از امور اعتباری و معانی وهمی هستند و آنچه انسان را ملزم به اعتبار این امور کرده است نیازمندیهای او به اجتماع و مدنیت است. زیرا در سایه زندگی اجتماعی می تواند خیر و منفعت را برای خود جلب و شر و آسیب را از خود دفع کند.

استاد مطهری در این خصوص بر این باور است، چه بسا بعضی چنین بپندارد که مفاهیم اعتباری (مثل مالکیت) چون مفاهیمی فرضی و قراردادی هستند و ما بازاء خارجی ندارند، پس صرفا ابداعی و اختراعی هستند؛ یعنی اذهان از پیش خود با یک قدرت خلاقه مخصوصی این معانی را وضع و خلق می کنند. ولی این تصور صحیح نیست؛ زیرا قوه مدرکه چنین قدرتی ندارد که از پیش خود تصویری بسازد. اعم از آنکه آن تصویر مصداق خارجی داشته باشد (حقایق) یا نداشته باشد (اعتبارات).... مادامی که قوه مدرکه با یک واقعیتی اتصال وجودی پیدا نکند نمی تواند تصویری از آن بسازد و فعالیتی که ذهن از خود نشان می دهد عبارت است از انواع تصرفاتی که در تصویرات می نماید از قبیل حکم و تجربه و تعمیم و تجربه و ترکیب و اختراع (مطهری، ۱۳۹۶، ج ۶، ص ۱۹۰).

پس این نظام اعتباری که دین برای ما تشریح کرده صرفا در ظرف اجتماع و زندگی اجتماعی و قبل از این نشئه اجتماعی یعنی قبل از این عالم دنیا و بعد از این نشئه اجتماع یعنی مراحل بعد از مرگ، قوانین اعتباری جاری نیست چون اجتماع و مدنیت قبل و بعد از این اجتماع وجود ندارد و قوانین اعتباری در آنجا معنایی ندارد و ما در آن عوالم با امور تکوینی و حقیقی سر و کار داریم و حشر هر کسی فردی است گر چه به شکل جمع بسر می برند؛ زیرا عنوان جمع غیر از اجتماع است.

پس معارف و احکامی که در دین مطرح شده همه آنها از حقایق دیگری به زبان اعتبار حکایت می کنند و این مرحله، مرحله احکام است، پس دین الهی امور جاری در نشئه دیگر را که همه از نشئه این دنیا است به ترتیب مرحله احکام و اعمال می داند و حقیقت آنها را منوط و مربوط به همان نشئه رقم می زند. از سویی وجود ارتباط حقیقی بین دو شی موجب اتحاد آن دو در نوع وجود و سنخ آنها می گردد و از آنجا که این موجودات امور حقیقی و خارجی اند پس ارتباط و نسبت تنها بین آنها با حقایق است که از اسرار و باطن این امور اعتباری هستند نه در خود آن اشیا. از این استدلال ثابت می شود ظاهر دین باطنی دارد (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ص ۸۰۱)

پس وجود ارتباط و پیوند حقیقی میان حقایق اخروی با احکام و اعمال دینی موجب اتحاد نوع و سنخ وجودشان است. از این روست که نفس عمل همان جزا است به بیان دیگر تجسم اعمال در نشئه قیامت به این معناست که همین اعمال اعتباری دنیا در معاد به صورت جزا ظهور می کنند و عینا تبدیل به فردوس، نور و سرور یا جهنم، زقوم، نار و شرار که همگی وجود حقیقی اند می شوند.

اولین همایش ملی علوم انسان در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



در حقیقت احکام و اعمال اعتباری مبتنی بر دین تکیه گاهی حقیقی دارند و همان حقیقت به صورت جزا در می آید. جریان صورت های برزخی عالم قبر که در روایات نقل شده است. نمودار مختصری است که برای این امر دلالت می کند. (همان صص ۱۲۳)

از آنجا که موجودات نشئه آخرت همگی امور حقیقی و خارجی هستند نسبتها و پیوندهای یاد شده نیز تنها میان این موجودات حقیقی و بین حقایقی است که تکیه گاه امور اعتباری است یعنی این نسبت ها و روابط صرفا بین یک حقیقت با حقیقت دیگر است نه با خود امور اعتباری زیرا با فرا رسیدن مرگ انسان حیات امور اعتباری (مانند نماز و روزه و...) برچیده می شود و آنچه می ماند همان حقایق و پشتوانه ها و تکیه گاه هایی است که این اعتبارات از آنها برخاسته و آنها را ارائه می دهند پس با دلایل عقلی ثابت شد که ظاهر دین را باطنی است .

۴- ۱- ۲- شواهد قرآنی

در مقام اول استدلال عقلی ثابت شد که زندگی دنیوی انسان در بستر اعتبارات است اما همه این اعتبارات دارای پشتوانه و تکیه گاه و باطنی حقیقی هستند و احکام شریعت نیز این گونه اند یعنی به حسب ظاهر از سنخ اعتبارات هستند ولی پشتوانه و باطنی حقیقی و تکوینی دارند که مربوط به نشئه مبدا و معاد است. قرآن کریم مشحون و سرشار از اشاراتی است که ما را به همین مطلب رهنمون می سازد و چه بسا توجه به همین آیه شریفه برای دستیابی به مطلوب و مقصود ما کافی باشد که می فرماید: « وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ » (عنکبوت - ۶۴) در این آیه چهار مطلب نهفته است:

۱. دنیا بازیچه است

۲. آخرت نشئه حیات است

۳. دنیا مرده است

۴. آخرت زنده است

در آیه اشاره شده که دنیا، بازیچه و هزل و شوخی است و دیگر آنکه آخرت زنده است؛ این در حالی است که می دانیم بازیچه و شوخی در تقابل با جد است نه در تقابل با زنده همچنین زنده با مرده تقابل دارد نه با بازیچه و شوخی پس در نتیجه با توجه به آیه در مجموع چهار مطلب به ذهن مخاطب می آید که دنیا شوخی و مرده است و آخرت زنده و جدی است. بخش پایانی آیه که می فرماید: (لو كانوا يعلمون) نیز بازگو کننده این حقیقت است که ادراک این چهار مطلب و تفاوت مهم و عمیق دنیا و آخرت از آن دسته مطالبی است که بیشتر مردم و مخاطبان وحی از آن محرومند و تنها گروه خاصی (اولیای الهی و مخلصین حضرت حق) توفیق ادراک این حقیقت را دارند. (جوادی املی، ۱۳۹۳، ج ۱ صص ۱۳۴ و ۱۵۰)

دلیل و شاهد دیگر اسرار و معارف و علوم در قرآن این است که چنین می فرماید: (يعلمون ظهرا من الحيوه الدنيا وهم عن الاخره هم غافلون: ظاهر دنیا را می دانند و می فهمند؛ درحالی که از آخرت غافلند) (روم - ۱۷) این آیه به روشنی می فهماند که دنیا جز وجه ظاهری و بیرونیش چهره و لایه دیگری هم دارد و این جنبه باطنی و غیر ظاهری دنیا همان آخرت است. علامه طباطبایی در المیزان ذیل آیه شریفه می فرماید:

«اگر کلمه ظاهراً را نکره آورده و فرموده: ظاهری از حیات دنیا را می دانند برای این است که آن را تحقیر کند و ظاهر حیات دنیا در مقابله باطن آن همان چیزهایی که با حواس ظاهری شان احساس می کنند و این احساس و ادراشان می کند که در پی تحصیل آن برآیند و به آن دل بسته، غیر آن را یعنی حیات آخرت و معارف مربوط به آن را فراموش کنند و از خیرات و منافی که در آن است غفلت بورزند» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، صص ۲۳۶)

پس با توجه به آیه بیشتر مردم ظاهر زندگی و دنیا را می فهمند و از آخرت غافل اند یعنی آنان از باطن دنیا غافلند چون ظاهر مقابل باطن است نه آخرت، پس نشئه آخرت همان باطن دنیاست دیگر اینکه می فرماید: «اینها غافلند» و غفلت نسبت به شیء موجود تعلق می گیرد نه به امر معدوم یعنی باید چیزی موجود باشد تا شخص بر اثر بی توجهی به آن غافل خوانده شود در نتیجه آخرت هم اکنون نیز موجود است و در اثر غفلت آن را نمی بینند و این آخرت غفلت شده همان باطن دنیا است. از این رو انسان پس از مرگ حقیقت و باطن همان عملی را که در دنیا انجام داده است را می بیند: «فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره» (زلزله - ۷)؛ یعنی انسان در آخرت ظهور صورت باطنی اعمال دنیایش را می بیند نه چیزی غیر از آن را. البته مرحله ضعیف آنها در برزخ و مرحله قوی آنها در قیامت ظهور می کند (جوادی املی، ۱۳۹۳، ج ۱ صص ۱۵۳)

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



شاهد و موید دیگر آیه ای است که می فرماید: «فاعرض عن من تولى عن ذكرنا ولم يرد الا الحيوه الدنيا، ذلک مبلغهم من العلم ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبيله وهو اعلم بمن اهدى: پس از هر کسی از یاد ما رو برنافته و جز زندگی دنیا را خواستار نبوده است روی برتافت این مثنیهای دانش آنان است. پروردگار تو خود به حال کسی که از راه او منحرف شده داناتروا و به کسی که راه یافته نیز آگاه تر است.» (نجم - ۲۹ و ۳۰)

این آیه به چند نکته اشاره می کند:

- ۱- ذکر خدا همان راه یافتن به سوی اوست و اعراض از یاد خدا همان گمراهی از راه اوست زیرا فرمود: یعنی از کسی که از یاد خدا برگشت اعراض کن چون کسی که از یاد خدا صرف نظر کرده راه را گم کرده است. پس معلوم می شود یاد خدا یک راه است.
- ۲- ذکر خدا جز با اعراض از دنیا حاصل نمی گردد زیرا دنیاگرایی بیراهه رفتن و در تقابل با ذکر خداست.
- ۳- کسی که از یاد خدا غفلت و اعراض کند، مبلغ علمش ناچیز و به اندازه ای است که از دنیا می داند و به فراتر از آن (که تنها با یاد خدا به دست می آید) نخواهد رسید، زیرا دنیا متاع قلیل و نهایت آن تکاثر است علم به آن نیز ناچیز و بی اعتبار و بی سرمایه و تکاثر (کثرت موهوم) است و از کوثر (کثرت حقیقی) هیچ سهمی ندارد.

در این آیه می فرماید: ((آنها از یاد خدا غافل و فقط به فکر دنیا هستند)) در این جمله چهار امر وجود دارد که دو به دو با هم تقابل دارند: ((یاد خدا و نسیان))، ((دنیا و آخرت)) اما در آیه مزبور یاد خدا در مقابل دنیا زدگی ذکر شده است، پس آخرت همان یاد خدا است. چنانکه دنیا همان اعراض از یاد حق تعالی است. انسانی که به مقام ولی الهی می رسد به معرفت ابن حقیقت ((آخرت)) که در طول دنیاست بار میابد. و گرنه علمش در حد زندگی و دنیا متوقف می شود. (همان - ص ۱۵۴ و ۱۵۵)

۴- ۱- ۳- شواهد روایی

احادیث اهل بیت علیهم السلام به دو بخش تقسیم شده: بخشی ظاهر است که همگان می توانند آن را بفهمند و برابر آن عمل کنند و بخشی دیگر باطن است که در دسترس همه نیست بلکه مربوط به مرحله ولایت است و تنها اولیای الهی از آنها بهره می برند. مطابق روایتی از پیامبر اعظم: «انا معاشر الانبیاء، نکلّم الناس علی قدر عقولهم: همانا ما گروه پیامبران با مردم در خور فهمشان سخن می گوئیم» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۳). علامه می فرماید: «این تعبیر زمانی پسندیده است که امور و مطالبی وجود داشته باشد که فهم شنوندگانی از مردم به آنها دست نیابد و معارفی که پیامبران الهی علیهم السلام تبیین کرده اند به اندازه فهم و درک امت های خودشان بوده است و در بیان معارف، گرایش به آسان گوئی و دوری از بیانات دشوار داشته اند.» (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۱۶)

یکی از ژرف نگری های ستودنی علامه این است که در تبیین معنای این روایت نبوی می فرماید: ((این حدیث ناظر به کیف است نه کمیت)) یعنی در حدیث مزبور سخن از کاستن مقدار و کمیت وحی نیست، به این معنا که -العیاذ بالله- انبیا بخشی از معنا را گفته باشند بلکه آنان همه پیام های وحیانی را بیان کرده اند ولی این پیام های وحیانی افزون بر معنا و مدلول ظاهری (که همه مخاطبان عادی آنرا درک می کنند) لایه های عمیق تر و مراحل فراتر و باطنی تر نیز دارد که تنها نصیب اولیای خاص الهی می شود و مردم عادی با عقول متوسط و ضعیفشان راهی به آن بخش از معارف ندارند. در نتیجه کلام به اندازه عقول مردم امری کیفی و مربوط به چگونگی بیان و تعمیم معارف وحی است نه امری کمی و مربوط به تعداد و حجم آیات وحی، به این معنا که بخشی از آیات به سبب ضعف عقول از ادراک آنها کتمان شود. (جوادی املی، ۱۳۹۳، ج ۱ - ص ۱۶۴)

بنابراین واژه تکلم ناظر به کیفیت است نه کمیت از اینرو انبیا علیهم السلام همه ی پیام های وحیانی را بیان کردند با همه روش ها در راه های سه گانه ((برهان، جدل، وعظ)) به وسیله روایات آنها را شرح دادند اما بسیاری از انسان ها تنها ظاهر این آیات و روایات را می فهمند. از دیدگاه علامه چنین می شود فهمید، که طبق براهین عقلی ثابت شده است که علّیت و معلولیت طبق کمال و نقص می باشد، علت دائم به معلول هستی اضافه می کند در حالی که از علت چیزی کم نمی شود، و هر معلولی نسبت به علت خود در حکم سایه است نسبت به صاحب سایه، و همه کمالات معلول در علت نه تنها بر خود است بلکه به صورت کامل تر موجود است، و نقص های معلول در علت موجود نمی باشد. آیت الله جوادی املی در شرح این قسمت از مطالب علامه، چهار مقدمه مطرح می کنند که به طور اختصار چنین است: در قلمرو هستی چیزی خارج از علّیت و معلولیت نیست. یعنی در عالم چیزی که خود به خود به وجود آمده باشد یا خود به خود از بین رفته باشد وجود ندارد. پس اتفاق و تصادف و بخت و شانس در عالم خارج وجود ندارد. مطلب دیگر اینکه نسبت علت به معلول به نحو ترشح است یعنی علت نسبت به معلول اضافه دارد، مثلاً هنگامی که خورشید بر شاخص نتابد تنها سایه ای از شاخص به وجود می آید و

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر بامحوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



چیزی از شاخص به سایه داده نمی شود پس حقیقت سایه چیزی جز ترشح وجود شاخص نیست، در واقع معلولیت معلول عین هویت اوست، یعنی همه حقیقت آن همان سایه بودن برای علت است. پس در مقام هویت و هستی باید بگوییم معلول همان سایه است اما به لحاظ انتزاع ماهیت اعتباری از هویت اصیل گفته می شود؛ سایه علت بر معلول می افتد و معلول از علت هستی دریافت می کند. نقص معلول نسبت به علت به خاطر مرتبه وجودی معلول است و این نقص از علت به معلول داده نشده چرا که علت به معلول، وجود افاضه می کند و وجود عین کمال و خیر است. این عالم طبیعت (ناسوت) معلول عالمی برتر از خود است به نام عالم (مثال) و عالم مثال معلول عالمی برتر از خود یعنی عالم (عقل) است و عالم عقل معلول عالم (جبروت) و عالم جبروت معلول عالم (لاهوت) است، به همین ترتیب عوالم علت و معلول یکدیگرند در قوس نزول و صعود تا می رسد به عله العلل و غنی بالذات و واجب الوجود. خداوند تعالی. علت به معلول مشتاق است و معلول به علت محتاج است.

خداوند که علت العلل است و غنی بالذات، علتش برای عوالم فراتر از دنیا و برای نشئه دنیا به نحو ترشح است، یعنی دنیا و عوالم فراتر از آن در قوس نزول و صعود سایه و عکس مرآتیی خداوند هستند، پس انسان با شناخت درست آنها به شناخت خداوند نائل می شود، چون همه کمالات که در نظام آفرینش است همان حقایق اسماء حسنی و صفات علیای حق تعالی می باشد، اما اگر انسان به دنیا به عنوان (ما فیها یُنظر) و مستقل نگاه کند، آن را حقیقی و مستقل می پندارد و به آن حقیقت واقعی دست پیدا نمی کند. (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۱- ص ۲۴۷ الی ۲۵۲).

پس همه کمالاتی که در نشئه دنیا وجود دارد به نحو اعلا و اشرف در عالم بالاتر وجود دارد زیرا رابطه موجودات تشکیکی است، هستی دارای مراتب است و مرتبه بالاتر هر آنچه در مرتبه پایین است به طور کامل تر داراست. کاستی ها و نقص های هر عالمی به همان نشئه و عالم اختصاص دارد و در عالم مافوق آن وجود ندارد.

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



F. نتیجه

- بر اساس نظر علامه می توان سرشت ولایت را به نحو زیر برشمرد:
۱. ولایت از دیدگاه علامه طباطبایی مقامی است عرفانی، الهی و معنوی که نهایت آرزوی سالکان معرفت شهودی و نهایت سیر سائران الی الله و چشندگان باده فنا فی الله و بقا بالله می باشد
 ۲. مومن حقیقی «ولی» پروردگار خویش است زیرا به خدای خود وابستگی دارد اوامر و نواهی او را اطاعت می کند و در عموم توفیقات اعم از هدایت و تأییدات وابسته به خداست.
 ۳. خداوند دو نوع ولایت بر موجودات دارد: اول. ولایت عام: بر اساس چنین ولایتی، خداوند با موجودات نزدیکی و معیت قیومی دارد؛ دوم. ولایت خاص: ولایتی که در اثر مجاهدت و کوشش و عمل به اوامر الهی برای انسان حاصل می شود.
 ۴. ولایت عام بر دو قسم تقسیم می شود: موهبتی و اکتسابی. موهبتی ویژه امام است و دومی برای افراد دیگری غیر امام نیز ممکن است.
 ۵. نسبت این عالم به عالم ماوراء، نسبت علت و معلول و کمال و نقص است یا نسبت ظاهر و باطن است. و از آنجا که ظاهر عالم، مشهود همه است و بین ظاهر و باطن هیچ انفکاک و تباینی وجود ندارد، پس ظاهر که مشهود همه است در واقع این باطن است که مشهود است.
 ۶. هر چند انبیاء حقایق باطنی را ادراک و مشاهده کرده اند، اما این مقام ولایت ویژه آنان نیست و دیگران نیز می توانند به این مقام برسند.
 ۷. زندگی دنیوی انسان در بستر اعتبارات است اما همه این اعتبارات دارای پشتوانه و تکیه گاه و باطنی حقیقی هستند و احکام شریعت نیز این گونه اند یعنی به حسب ظاهر از سنخ اعتباریات هستند ولی پشتوانه و باطنی حقیقی و تکوینی دارند که مربوط به نشئه مبدا و معاد است.

G. منابع و مأخذ

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۳)، تحریر رساله الولایه، تحقیق: حجت الاسلام حمیدرضا ابراهیمی، قم، اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۹۳)، شرح حکمت متعالیه، نشر اسراء، چاپ پنجم.
- خمینی، روح الله، (۱۳۶۸)، صحیفه امام، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- -----، (۱۳۷۵)، التعلیقیه علی الفوائد الرضویه، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- ----- (۱۳۷۶) مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، سوم، تهران مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (م ۴۰۱ ق)، مفردات الفاظ قرآن، بیروت، دارالقم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق.
- سهروردی، شهاب الدین یحیی (۱۳۷۲ ش)، مجموعه منضمات شیخ اشراق، تصحیح: هنری کربن، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی پژوهشگاه تهران.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۴)، تفسیر المیزان، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی. قم، انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
- ----- (۱۳۸۷ ش)، مجموعه رسائل، ج ۲، کوشش سید هادی خسروشاهی، قم، مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات.
- ----- (۱۳۶۳)، المیزان، ترجمه: مکارم شیرازی و دیگران، تهران، نشر فرهنگی رجا.
- ----- (۱۳۸۷)، طریق عرفان، ترجمه و شرح رساله الولایه، مترجم و شارح صادق حسن زاده، قم: آیت اشراق.
- ----- (۱۳۸۲)، شیعه: مذاکرات و مکاتبات پروفیسور هانری کربن با علامه طباطبایی، تصحیح هادی خسروشاهی، تهران: موسسه حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۲.
- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ ش)، مجمع البیان، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
- فیومی، احمد بن محمد. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، دوم، قم، موسسه دارالهجره، ۱۴۱۴ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷ق)، الکافی، تصحیح و تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۹۶). مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۶، انتشارات صدا، چاپ ۱۸.
- ملاصدرا، محمدابن ابراهیم، (۱۳۶۶)، تفسیر قرآن، تصحیح خواجهی، نشر پیدا، قم، تهران.

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر بامحوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



----- (ش، ۱۳۸۴) شرح اصول کافی، تحقیق رضا استادی، زیر نظر سید محمد خامنه ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

----- (ش، ۱۳۸۲) شواهد الربوبیه، تصحیح سید مصطفی محقق داماد، تهران: نشر بنیاد حکمت اسلامی صدرا.